

واکاوی ادله تکلیف کفار به فروع احکام شرعی

میثم شعیب*

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۶/۱۴

چکیده

یکی از قواعد مهم فقه که ریشه در مباحث کلامی دارد، قاعده تکلیف کفار به فروع احکام شرعی است که از دیرباز مورد مذاقه فقیهان امامیه بوده است. نظر مشهور امامیه و اهل تسنن بر تکلیف کافران به فروع احکام همانند اصول بوده است. در پژوهش حاضر نگارندگان با بررسی ادله دو دیدگاه رایج به این نتیجه رسیده‌اند که یا ادله قائلان به عدم تکلیف کفار به فروع احکام شرعی تقویت بیشتری برخوردار است و یا اینکه یک جمع میان این دو دیدگاه می‌توان انجام داد و اساساً نزاع آنها را یک نزاع صوری دانست و تکلیف کافران به فروع احکام شرعی، در عرض تکلیف آنها به اصول نیست بلکه در طول تکلیف به اصول است و عقاب آنها هم به خاطر عدم ایمان آنها خواهد شد.

واژگان کلیدی

قواعد فقه، تکلیف کفار، اشتراک احکام، کفار، احکام شرعی.

مقدمه

مشهور فقیهان امامیه معتقد به تکلیف کافران به فروعات هستند، حتی برخی مدعی اجماع هستند (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۳۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۸۸) و در ادبیات آنها عبارت «الکفار مکلفون بالفروع کما مکلفون بالاصول» رایج شده است. در بین فقیهان اهل سنت نیز این نظریه مشهور است. در این پژوهش نگارندگان در پی آن هستند که ادله دو دیدگاه عمده در این مسأله را مورد کنکاش قرار دهند به همین منظور ابتدا با طرح مسأله، نزاع را مشخص کرده‌اند که مسأله تکلیف کافران یا عقاب آنهاست و در ادامه ادله دو طرف در بوطه نقد مورد واکاوی قرار گرفته است.

بحث از اشتراک یا عدم اشتراک کافران در تکالیف بحث از این نیست که آیا آنها به واسطه ترک این اعمال عقاب می‌شوند یا خیر؛ چون مسأله استحقاق عقاب دایره مدار تنجز حکم است و تنجز حکم هم متوقف بر شرایطی از جمله وصول حکم به مکلف و علم وی به آن حکم است در حالی که شرایط تنجز حکم در مورد اکثر کافران محقق نیست چرا که اساساً اسلام را باطل می‌دانند و علم به خلاف آنچه که به عنوان اسلام به آنها عرضه می‌شود، دارند پس اساساً حکم برای کافران منجز نیست چنانچه حکم برای بسیاری از مسلمانان هم منجز نیست، مراد از تکلیف مسلمانان به این معنی نیست که احکام برای همه آنها منجز می‌باشد؛ چون بسیاری از مسلمانان علم به احکام و تکالیف و یا التفات به آنها ندارند، پس بحث از اشتراک کافران با مسلمانان هم در تکالیف هیچ ارتباطی با مرحله تنجز و استحقاق ثواب و عقاب ندارد. بلکه بحث در این است که آیا احکام و تکالیف از جهت بعث و زجر مشترک بین کافران و مسلمانان است یا خیر؛ یعنی آیا همان‌گونه که مسلمانان با بعث و زجر می‌شوند، خطابات شرعی در مقام بعث و زجر کافران هم هست یا خیر؟

۱. دیدگاهها

در مسأله طبق بیان شهید ثانی پنج دیدگاه وجود دارد که عبارت‌اند از:

دیدگاه نخست: دیدگاه مشهور فقیهان این است که کافران مکلف به فروع به طور مطلق هستند. بلکه اجماع قدما بر اشتراک بین کافران و مسلمان‌هاست (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۳۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۸۸؛ طرابلسی، ابن براج، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۵۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۸۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۵۱).

دیدگاه دوم: در مقابل، گروهی از محدثان مانند؛ ملا امین استرآبادی (استرآبادی، ۱۴۲۴، ص ۶۹)، فیض کاشانی (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۸۲) و صاحب حدائق (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۳۹) با مشهور مخالفت کرده‌اند. گروهی از اصولیان نیز مانند؛ محقق اردبیلی، محقق سبزواری (سبزواری، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۱۰۷) و صاحب مدارک (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۶۳) توقف کرده‌اند و از متأخرین شیخ محمدهادی طهرانی (سبحانی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۱۰۶) و محقق خوبی (خوبی، ۱۴۱۸، ج ۲۳، ص ۱۱۹) با مخالفین همراهند.

دیدگاه سوم: کافران فقط مکلف به اوامر هستند.

دیدگاه چهارم: مرتد مکلف به فروع است ولی کافر غیر مرتد مکلف به فروع نیست.

دیدگاه پنجم: کافران مکلف به فروع غیر از جهاد هستند (شهید ثانی، ۱۴۱۶، ص ۷۶-۷۷).

در این جستار فقط به ادله دو دیدگاه اصلی یعنی تکلیف کافران به فروع و عدم تکلیف آنان توجه می‌شود.

۲. ادله قائلان به تکلیف کفار به فروع

فقیهانی که کافران را مکلف به فروع می‌دانند؛ بر این عقیده‌اند که مقتضی تکلیف برای ایشان وجود دارد و مانع ذکر شده - یعنی کفر - مانعیت ندارد (نراقی، ۱۴۱۷، ص ۱۸۸). مگر برای قاصر، بر فرض اینکه وجود داشته باشد (آشتیانی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۱۳۰) و

اساساً هر انسان بالغ و عاقل مکلف به ایمان به خداوند و رسول اکرم (ص) است و تردیدی نیست که این تکلیف از تکلیف به لوازم آن جدا نیست. (فرحی، ۱۳۹۰، ص ۹۰) و برای ادعای خود دلایلی اقامه کرده‌اند که عبارت‌اند از:

۱-۲. دلیل اول: اجماع

مشهور، اجماع قدما بر این مسأله را منعقد یافته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۸۸)، و مخالفت برخی متأخران را مضر این اجماع نمی‌دانند (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۸۸). ولی مهم‌ترین اشکال این دلیل، مدرکی بودن آن و همچنین بی‌ارزش بودن اجماع در مسائل کلامی است (لنکرانی، ۱۴۱۶، ص ۳۱۱).

۲-۲. دلیل دوم: ضروری مذهب امامیه

برخی از دانشیان فقه معتقدند تکلیف کافران به فروع از ضروریات مذهب امامیه است و در فقه شیعه از مسلمات بوده و نیار به دلیل ندارد. اما این گزاره‌گویی است چرا که اگر از ضروریات مذهب بود نباید کسی با آن مخالفت می‌کرد، مگر با این توجیه که این مسأله از ضروریات فقه قائلان به تکلیف کافران است (لنکرانی، ۱۴۱۶، ص ۳۱۱).

۳-۲. دلیل سوم: اطلاق ادله تکالیف

در قرآن کریم با دو دسته خطابات مواجه هستیم:
دسته اول: ظاهر برخی خطابات، اختصاص حکم به مؤمنان دارد؛ مانند آیات: «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود» (مائده: ۱)، «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام» (بقره: ۱۸۳)، «یا ایها الذین آمنوا أنفقوا مما رزقناکم» (بقره: ۲۵۴؛ بقره: ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۸۲ و ۱۷۸؛ آل عمران: ۱۰۲ و ۱۰۳؛ نساء: ۱۹؛ مائده: ۶) و آیات متعددی که بیان‌گر احکام کلی و جزئی است که با «یا ایها الذین آمنوا» شروع می‌شوند که با نگاه بدوی، اختصاص این آیات به مؤمنان فهمیده می‌شود.

دسته دوم: آیات و روایات عام، مانند: «و وصینا الانسان بوالديه حسناً» (عنکبوت: ۸)، «یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد» (اعراف: ۳۱)، «یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم» (بقره: ۲۱)، «یا ایها الناس کلوا مما فی الأرض حلالاً طیباً» (بقره: ۱۶۸)، «ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً» (آل عمران: ۹۷؛ نساء: ۱؛ احقاف: ۱۵؛ مطفین: ۲) و روایاتی که صراحت دارد که «فرض الله علی العباد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۲)، یا «إِذَا اتَّعَى الْخِتَانَانَ فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۶) و احکام دیگر که مخاطب آن‌ها خاص نیست به اطلاق و عمومات این خطابات تمسک جسته‌اند چنان‌چه برخی از دانشیان فقه شیعه پس از ذکر این آیات و روایات گفته‌اند: «حکم را با اجماع مرکب قطعی یا با تنقیح مناط به همه احکام سرایت می‌دهیم»، (نراقی، ۱۴۱۷، ص ۲۸۱) یا اینکه این ادعا شده است که هرچند مؤمنان مخاطب هستند ولی تکلیف اختصاص به آنها ندارد و خطاب آنها شاید از این جهت باشد که بیان تکالیف نسبت به آن‌ها اثر دارد، (فرحی، ۱۳۹۰، ص ۹۷) و یا از باب تعظیم و تکریم و شرافت آنها، (آشتیانی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۱۳۰) به این خاطر که اطاعت می‌کنند؛ باشد (نراقی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۱). آیه «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله» (نساء: ۱۳۶) را هم شاهد مدعا می‌گیرند؛ از جهتی که کافران مکلف به اصول هستند؛ اما آیه مؤمنان را مخاطب خود قرار داده است. اما مخالفان این توجیهاات را نپذیرفته‌اند و بر این عقیده‌اند اگر این ادله عام وجود دارد در مقابل، ادله خاص هم داریم که نتوان آنها را به عموم سرایت داد (خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۳، ص ۱۱۹)؛ یا عمومات و مطلقات را با قاعده حمل مطلق بر مقید و عام بر خاص اختصاص به مسلمان‌ها کرده‌اند (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۴۳) و از آیه شاهد مثال این‌گونه پاسخ گفته‌اند احتمال دارد مراد از ایمان، در این آیه، ایمان خاص و یا ایمان همراه با عمل باشد و صرف احتمال که به خاطر شرافت مؤمنین، خطاب به آن‌ها شده باعث حمل این همه آیه برای عموم نمی‌شود و خلاصه بعد از اینکه قضیه‌ای با مدلول وضعی خود دلالت بر خاص دارد نتوان آن را حمل بر عام کرد (خمینی،

مصطفی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۳۲۳) همچنین قرینه عقلیه، شاهد بر قبح تکلیف کافران به فروع قبل از اینکه ملتزم و معتقد به اصول شوند؛ وجود دارد به خاطر اینکه امکان انبعاث و انزجار آن‌ها وجود ندارد و احکام فرعیه تا زمانی که غیر معتقد به اصول هستند؛ فعلی و منجز نمی‌شود (سیفی، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۶۱-۶۲) در نتیجه نتوان اطلاقات و عمومات ادله را پذیرفت؛ بله در اسلام نماز، روزه، حج و امثال آن‌ها ذکر شده است اما در صدد این نیست که برای چه افرادی است؛ و وقتی در صدد این نباشد ظهور آن احکام برای مسلمانان است و سرایت آن‌ها برای کافران نیاز به دلیل قطعی است.

۲-۴. دلیل چهارم: آیاتی که دلالت بر توبیخ کفار در روز قیامت و اظهار تأسف آن‌ها دارد.

آیات متعددی در قرآن کریم وجود دارد که حکایت از تأسف کفار در روز قیامت دارد که چرا مثلاً نماز نخوانده‌اند و یا اطعام مسکین نکرده‌اند و اگر مکلف به فروع نیستند، چرا افسوس می‌خورند.

آیه اول: «ما سلکم فی سقر * قالوا لم نک من المصلین * و لم نک نطعم المسکین * و کنا نخوض مع الخائضین * و کنا نکذب بیوم الدین» (مدثر: ۴۲-۴۶)، (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۵۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۸۸) در این آیات گفتگوی بین اصحاب یمین و مجرمان مطرح شده است که از علت جهنمی شدن مجرمان پرسیده می‌شود و نماز نخواندن، عدم اطعام مسکین، هم‌نشینی با اهل باطل و انکار روز جزاء را علل این مصیبت می‌شمرند و با قرینه ذیل آیه «و کنا نکذب بیوم الدین» مشخص می‌شود که این افراد کافر بوده‌اند، زیرا مسلمان روز جزا را انکار نمی‌کند. در اینجا نیز پاسخی که مخالفان داده‌اند به این شکل است که در این آیات دلالتی بر تکلیف کافران به فروع وجود ندارد، بدین معنا که آن‌ها در حال کفر، مکلف به نماز، زکات و فروع دیگر باشند، زیرا امکان دارد مراد از اینکه از نمازگزاران و اطعام دهندگان نبوده‌اند این

باشد که اسلام را اختیار نکرده‌اند و اگر ایمان می‌آوردند و مکلف به نماز و زکات و احکام می‌شدند؛ نجات پیدا می‌کردند لکن به دلیل مسلمان نبودن این کارها را انجام نداده‌اند (خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۳، ص ۱۱۹). در مقابل، مشهور بر این عقیده‌اند که این ادعا خلاف ظاهر آیه است، زیرا ترک نماز به عنوان سبب مستقل برای جهنمی شدن ذکر شده است (لنکرانی، ۱۴۱۶، ص ۳۱۴) و خداوند متعال هر کدام از این علل را جداگانه ذکر کرده و در آخر نیز تکذیب روز جزاء را آورده است اگر مراد از آیه همان دیدگاه مخالفان باشد؛ باید تکذیب روز قیامت، بر ترک نماز مقدم می‌شد (سبحانی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۱۰۸) احتمال دیگر نیز این است که منظور از «وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»، کفر عملی باشد؛ یعنی بهشتیان تعجب می‌کنند که چرا این شیعیان در جهنم هستند و چه شد که شفاعت اهل بیت شامل حال آنها نشد؟ و آنها در جواب این تعجب، گویند: شفاعت شامل حال ما نشد زیرا ما اهل نماز و مساوات نبودیم و غرق در گناه بودیم و به فکر آخرت نبودیم؛ لذا در آیه سخنی از کافران ندارد که «فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْكَافِرِينَ» و قرینه این مطلب آیه «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» است و «ما» در «مَا سَأَلَكُمْ فِي سَقَرٍ» مای تعجیبی است و آیه «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» مختص شیعیان است و علت عدم شفاعت این افراد روایاتی است که شفاعت اهل بیت به مستخفین نماز نمی‌رسد (صدوق، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۵۶).

آیه دوم: «إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ، فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ، وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ» (قیامه: ۳۰-۳۲) که در این آیه هم نماز نخواندن و تکذیب را در کنار یکدیگر ذکر کرده است و قرینه کافر بودن این فرد، «كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ» است.

آیه سوم: «وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (فصلت: ۷ و ۶) وای بر مشرکان، کسانی که زکات نمی‌دهند و به روز قیامت هم کافر هستند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۷-۸).

شیخ انصاری که خود موافق مشهور است این اشکال را وارد کرده است که اگر زکات به معنای رایج باشد، ترک نماز سزاوارتر است که با «ویل» توبیخ شود و دیگر اینکه طبق نقل‌های معتبر، سوره مکی است در حالی که زکات از فروع است و بسان بسیاری از احکام دیگر در مدینه تشریح شده است (آشتیانی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۱۳۱).

در این جا نیز مخالفان بر این عقیده‌اند که امکان دارد عتاب و استحقاق عقاب کفار، به سبب کفر باشد و همین مانع از عمل به احکام شده و شاهد بر این مطلب این است که در این آیات در کنار ترک نماز و زکات، تکذیب قیامت و عدم تصدیق پیامبر (ص) ذکر شده است و اینکه اگر ایمان می‌آوردند و روز جزا و پیامبر را انکار نمی‌کردند، نماز می‌خواندند (سیفی، ۱۴۲۵، ص ۶۸/۳). برخی نیز منظور از «لم نک من المصلین» را به قرینه روایات (رک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۱۹). عدم تبعیت ائمه (ع) تفسیر کرده‌اند و از امام کاظم (ع) هم روایتی ذیل این آیه شده است که ما ولایت وصی پیامبر (ص) را نپذیرفتیم و از آن‌ها تبعیت نکردیم (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۳۴) اینان عبارت «و لاصدق» را حمل بر عدم تصدیق و حدانیت و رسالت کرده‌اند و لفظ «صلاه» را هم به خاطر اشتراک بین معنای لغوی و شرعی و این معنایی که روایات کرده‌اند؛ فاقد صلاحیت استدلال دانسته‌اند. (بحرانی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۴۲ و ۴۳).

۲-۵. دلیل پنجم: قاعده جب

قاعده‌ای است که برگرفته شده از نبوی مشهور «الإسلام یجب ما کان قبله» (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۴۸) است؛ استدلال بدین نحو است که اگر احکام فرعی اختصاص به مسلمان‌ها داشته باشد؛ لازمه آن اختصاص قاعده جب، به مسئله کفر و شرک قبل از اسلام است در حالی که دانشیان فقه از این قاعده در احکام فرعی استفاده کرده‌اند (لنکرانی، ۱۴۱۶، ص ۳۱۸). لیکن این دلیل نیز هم از لحاظ سندی و هم دلالتی دچار خدشه است؛ از لحاظ سندی محقق خوبی معتقد است بیان کرده که بعد از فحص و

تتبع کامل آن را به طور جزم در کتب حدیثی پیدا نکردیم و از معصومان نیز نقل نشده، بلکه روایتی است عامی و فقط در کتبی مانند مجمع البحرین و غوالی اللثالی به طور مرسل نقل شده است و صرف شهرت آن در کتب متأخر باعث اعتبار آن نمی‌شود (خویی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۵۶). اگر سند روایت پذیرفته شود و سیره قطعیه را عمل بدان دانست (تبریزی، جواد، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۱۳۱). اشکال دلالی وارد می‌شود و آن این که «جب» در معنی لغوی خود یعنی قطع به کار رفته و مانند عفو عمومی پیامبر (ص) در فتح مکه است که به همه مکیان دارای سوء پیشینه فرمود: «انتم الطلقاء» و این‌طور معنا می‌شود که تا کنون کافر بودی تکلیفی نداشتی و اکنون که مسلمان شدی شروع به انجام تکالیف کن و یا امکان دارد که منظور از جب، دفع آثار و احکام مترتب بر کفر آنها باشد به طوری که اولاً مکلف به اصول بوده و سپس مکلف به فروع شده‌اند؛ به این نحو که امکان مؤاخذه کفار به خاطر ترک فروع در حال کفر آنها وجود دارد نه اینکه به خاطر تکلیف به فروع مستقلاً مؤاخذه شوند و بر این اساس مفاد قاعده جب این می‌شود که بعد از اینکه اسلام آوردند آثاری که از تکالیف فرعی بر آنها بود، برداشته می‌شود مخصوصاً برخی از نصوص این قاعده ناظر به افعالی است که در زمان جاهلیت از آنها صادر شده است (سیفی، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۶۹).

۲-۶. دلیل ششم: روایات

روایات متعددی بر اشتراک احکام بین کافران و مسلمان‌ها دلالت می‌کند که به چند روایت اشاره می‌کنیم.

روایت اول

سلیمان بن خالد از امام صادق (ع) در مورد فرایضی که خداوند تبارک و تعالی بر بندگانش مقرر کرده، سؤال می‌پرسد و آن حضرت در جواب می‌فرماید: فرایض عبارت‌اند از: شهادتین، نمازهای یومیه، زکات، حج، روزه و ولایت، بعد در ادامه بیان

می‌کند کسی که این فرایض را اقامه کند و بر صراط این فرایض محکم باشد و از منکرات اجتناب کند داخل بهشت می‌شود^۲ (برقی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۹۰).

در سؤال پرسشگر کلمه «علی العباد» آمده که مفید عموم است و امام (ع) نیز ابتدا شهادتین را ذکر می‌کند و برخی از واجبات را به آن عطف کرده‌اند و چون شهادتین بر همه بندگان اعم از کفار و مسلمان واجب است، تکالیفی هم که عطف بر آن شده‌اند؛ چنین حکمی دارند. موافقان دیدگاه دوم هم قبول دارند که شهادتین بر همه لازم است ولی بر این عقیده‌اند که گفتن شهادتین نشانه پذیرش اسلام است؛ یعنی خداوند متعال همه را مکلف می‌کند به اینکه مسلمان شوند و این یک الزام عقلی است ولی مواردی که به آن عطف شده‌اند؛ لزوم شرعی هستند و عطف فقط از حیث لزوم است و نفس عطف، دلالت بر شمول تکالیف ندارد و یا اینکه این احتمال هست که سؤال راوی از واجباتی بوده که بر بندگان واجب شده و منظور از شهادتین در اینجا در واقع همان اقرار لسانی باشد که البته پذیرش اعتقادی مقدم بر آن است پس، مراد از شهادتین در اینجا اسلام عملی است. اشکال دیگری هم مخالفان بدین نحو وارد کرده‌اند که دلیل اخص از مدعاست چرا که استدلال کننده ادعای تکلیف کفار در همه تکالیف را دارد، اما این دلیل مثبت همه تکالیف نیست. پیروان قول مشهور این‌گونه پاسخ گفته‌اند که تکالیف مذکور در روایت خصوصیتی ندارند بلکه منظور همه تکالیف است و ذکر آن‌ها به خاطر اهمیت و ارزش آن‌هاست همان‌طور که در حدیث معروف «بنی الاسلام علی خمس» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۸). به خاطر اهمیت، آن‌ها را ذکر کرده است و شاهد بر این مطلب ذیل روایت است که می‌فرماید: «و اجتنب کل منکرٍ دخل الجنة»؛ یعنی دخول در بهشت، متوقف بر اجتناب از همه منکرات است درحالی‌که در ابتدای روایت ذکری از منکرات نیست (لنکرانی، ۱۴۱۶، ص ۳۱۷).

روایت دوم

ابوبصیر از امام صادق (ع) می‌پرسد آن دینی که خداوند بر مردم مقرر کرده است و غیر آن مقبول نیست؛ کدام است؟ که امام (ع) می‌فرماید: آن شهادت به وحدانیت الهی، رسالت پیامبر (ص)، اقامه نماز، پرداخت زکات و انجام مناسک حج برای کسانی که مستطیع می‌شوند، روزه ماه رمضان و ولایت است^۳ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۲) در این روایت نیز واجبات ضروری اعم از اعتقادی و فروع را در کنار یکدیگر بر جمیع عباد واجب کرده است (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۲۷).

ارزیابی روایات

در این روایات دلالت واضحی بر تکلیف کفار بر فروع وجود ندارد، بلکه نهایت مطلبی که از این روایات برداشت می‌شود این است که انسان ابتدا مکلف بر ایمان به خداوند و رسول او می‌شود و هنگامی که ایمان آورد به عبادات و فروع مکلف می‌شود و شاهد این مطلب روایاتی است که تکلیف را متوقف بر اقرار و تصدیق شهادتین نموده‌اند که در ادله قائلان به عدم تکلیف کفار بر فروع ذکر خواهد شد.

۳. ادله منکران تکلیف کفار به فروع

ادله‌ای را هم مخالفان برای اثبات مدعای خود ذکر کرده‌اند که مورد مذاقه قرار می‌گیرد.

۳-۱. دلیل اول: عدم الدلیل دلیل العدم

چنانچه کافران مکلف به فروع بودند بایستی دلیلی بر آن اقامه می‌شد لکن چنین دلیلی نداریم (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۳۹) به این دلیل اشکال می‌شود که قائلان به تکلیف کافران به فروع، دلایل چند اقامه کرده‌اند و از این اشکال فقط در صورت اثبات ناتمام بودن ادله می‌توان عبور کرد.

۳-۲. دلیل دوم: آیات

از آیاتی که دلالت بر اختصاص تکلیف به مسلمانان دارد، آیه شریفه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (نور: ۳) است؛ مراد از نکاح در این آیه قطعاً عقد نیست، زیرا عقد ازدواج بین زن مسلمان و مرد مشرک و برعکس به اتفاق مسلمانان وجود ندارد، بلکه مراد و طء خارجی است و آیه از باب قانون سنخیت اشاره به آنچه که در خارج متعارف است؛ دارد زیرا مرد زناکار با زن زناکاری مثل خودش یا مشرک زنا را انجام می‌دهد و زن مؤمنه ابداً از او پیروی نمی‌کند و سپس آیه شریفه می‌فرماید: «وَ حُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» و خداوند متعال حرمت زنا را اختصاص به مؤمنین داده است (خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۳، ص ۱۲۰). اما اشکالی وارد شده این است که اگر تفسیری که از صدر آیه کرده است که آن عمل متعارف خارجی است؛ باید ذیل آیه هم همین معنا را داشته باشد به این صورت که مؤمن به حسب ایمان و میل باطنی خود از زانیه و مشرکه اجتناب می‌کند و در این صورت دلالتی برای آیه بر اختصاص تحریم به مؤمنین ندارد زیرا مراد از تحریم، تکلیف شرعی نیست. ثانیاً دلیلی که ذکر کرده است در صورتی صحیح است که ما بگوییم لقب مفهوم دارد درحالی که لقب مفهوم ندارد (سبحانی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۱۱۱).

۳-۳. دلیل سوم: روایات

روایات متعددی بر اختصاص احکام به مسلمانان دلالت دارند که به مواردی که استدلال شده، اشارت می‌رود.

۳-۳-۱. روایت نخست

در ذیل آیه «وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (فصلت: ۶ و ۷) از ابان بن تغلب روایتی نقل شده است که امام صادق (ع) از وی می‌پرسد: ای ابان آیا گمان می‌کنی که خداوند از کافران و مشرکان زکات اموالشان را طلب می‌کند

در حالی که مشرک هستند، چون آیه قرآن می‌فرماید: وای بر مشرکان آن‌کسانی که زکات نمی‌دهند؛ ابان از معنای آیه می‌پرسد و امام (ع) در جواب می‌فرماید: مراد از مشرکان در این آیه، مشرک حقیقی نیست بلکه مراد کافران به امامت ائمه (ع) هستند، خداوند بندگان را به ایمان دعوت می‌کند و زمانی که به خداوند و پیامبر (ص) ایمان آورند؛ فرائض را بر آنها واجب می‌کند (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۶۲). استدلال به این روایت به همین جمله است که مادامی که انسان‌ها کافر هستند و به خدا و رسول او ایمان ندارند؛ فرائض بر آنها واجب نمی‌شود که از آن عدم تکلیف کافران به فروع را برداشت کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۸۴). مشهور، هم از نظر سندی و هم از نظر دلالتی اشکال وارد کرده‌اند به این بیان که در مورد تفسیر موجود که این روایت در آن است قبول نداریم که همان تفسیر با آن خصوصیات باشد (بحرانی، ۱۴۲۹، ص ۲۱۵-۲۲۴). با فرض که همان تفسیر باشد؛ حدیث را ابوجمیله از ابان نقل کرده است که همان مفضل بن صالح است و وی یکی از افراد ضعیفی است که از جابر بن یزید حدیث نقل می‌کرده است (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۱۲۸). برخی هم او را برده‌فروش، ضعیف، دروغ‌گو و جاعل حدیث دانسته‌اند (ابن غضائری، بی‌تا، ص ۸۸) از نظر دلالت هم قابل اخذ نیست، زیرا حمل «ویل للمشرکین» بر این معنا مشکل است؛ زیرا در این قبیل روایات کلاً اگر راوی نیز معتبر باشد طبق قاعده‌ی ثابت در باب تعارض؛ روایات مخالف با نص قرآن معتبر نیستند و این روایت از مصادیق این دسته است (نراقی، ۱۳۷۵، ص ۲۹۲).

۳-۲-۳. روایت دوم

در روایتی زراره از امام باقر (ع) از وجوب معرفت امام نسبت به همه سؤال می‌کند که در جواب آن حضرت بیان می‌کند که خداوند پیامبر (ص) را به عنوان رسول و حجت خود به سوی همه مردم فرستاد، پس کسی که به خدا و پیامبر (ص) ایمان آورد و او را

تصدیق و از او پیروی کند، معرفت امام بر او واجب است و چگونه ممکن است کسی که به خدا و رسولش ایمان ندارد، به معرفت امام مکلف شود؟ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۱). مخالفان به دو طریق به این روایت استدلال کرده‌اند؛ گروهی از طریق اولویت، بدین سان که اگر معرفت امام بر کافر واجب نباشد پس سایر احکام به طریق اولی بر کافر واجب نیست (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۴۰). برخی هم از تعلیل ذیل روایت استفاده کرده‌اند که کسی که نبوت و توحید را قبول ندارد، چگونه می‌شود مکلف به معرفت امام شود چون این فرع است و آن اصل و اگر اصل را قبول ندارد، ایمان به فرع موضوع ندارد؛ حال از این تعلیل ذیل تعمیم استفاده می‌شود که فروع نیز همین‌گونه است؛ چون فرع بر قبول اصول دین است (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۸۲). استدلال برخی دیگر این گونه است که اقتضای حکمت خداوند، تعلق تدریجی تکالیف بر مردم است به این صورت که ابتدا مکلف به اقرار به شهادتین، سپس مکلف به سایر احکام می‌شوند (استرآبادی، ۱۴۲۴، ص ۴۶۹).

۳-۳-۳. روایت سوم

این روایت در بردارنده احتجاج امیرالمؤمنین (ع) با شخصی کافر است با این مضمون که خداوند احکام الزامیه شرایع و ادیان را در اوقات مختلف نازل کرد؛ همان‌گونه که خداوند متعال آسمان و زمین را در شش روز خلق کرد. در حالی که اگر می‌خواست هم آسمان و زمین را در کمتر از یک چشم به هم زدن خلق می‌کرد و هم احکام را یک‌جا نازل می‌کرد اما از باب مدارای با مردم این کار را نکرد سپس حضرت می‌فرماید: اولین چیزی که مردم به آن مکلف شدند اقرار به وحدانیت خدا و شهادت به وحدانیت خداوند است و به دنبال این اقرار، اقرار به نبوت نبی و شهادت به رسالت او آمد و پس از آن خداوند نماز را بر آنها واجب کرد سپس روزه، حج، جهاد، زکات و صدقات و غیره را واجب کرد^۵ (طبرسی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۲۵۴-۲۵۵).

در این روایت نیز تکلیف به فروع پس از اقرار به وحدانیت خداوند و شهادت به رسالت پیامبر (ص) و در طول آن دو آمده است. موافقان دیدگاه مشهور به این روایت نیز اشکال کرده‌اند که این روایت در مقام بیان تدریج در احکام است و فلسفه تدریج در احکام را نیز مدارا عنوان کرده است؛ چون می‌گوید ما در عین حال که می‌توانستیم احکام را دفعهٔ واحدهً بیان کنیم ولی از باب مدارای با مردم این چنین نکردیم؛ در نتیجه موضوع روایت از محل بحث خارج است؛ زیرا روایت در مقام بیان نزول احکام به نحو تدریج است در حالی که موضوع بحث در مسئله تکلیف کافران پس از نزول است؛ یعنی احکامی که نازل شده‌اند، صرف نظر از اینکه کیفیت نزول آنها به چه نحو بوده است - متوجه کافران هم می‌شود یا خیر؟ (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۲۹). اشکال دیگر به این نحو وارد است که بر فرض که بگوییم روایت دلالت بر مدعا می‌کند، تالی فاسدی دارد که بر اساس این روایت ما باید ملتزم به ترتیب در وجوب احکام فرعیه شویم؛ یعنی بگوییم اول نماز واجب شده، سپس با فاصله روزه، آنگاه حج و بعد از آن جهاد و سپس بقیه تکالیف واجب شده در حالی که کسی به این ترتیب ملتزم نشده است.

۳-۳-۴. روایت چهارم

جمیل بن دراج از امام صادق (ع) سؤال می‌کند که آیا ابلیس از ملائکه بوده است؟ حضرت می‌فرمایند: از ملائک نبود درحالی که فرشتگان گمان می‌کردند که از فرشتگان است تا اینکه جمیل می‌گوید: آیا آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا» که در جاهای مختلف وارد شده است و مؤمنان را مخاطب قرار می‌دهد آیا این آیه شامل منافقان هم می‌شود؟ امام (ع) فرمودند: این آیه شامل منافقان و گمراهان و هر کس که اقرار به دعوت ظاهری کرده باشد، می‌شود^۶ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۲۷۴؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۳-۳۴).

استدلال به این روایت هم بدین صورت است که امام (ع) در مقام بیان بوده و تمام افرادی را که آیه شامل آن‌ها می‌شود؛ ذکر کرده است و از افرادی که اقرار به دعوت ظاهری نکرده‌اند، نام نبرده است.

۳-۳-۵. روایت پنجم

طیار از امام صادق (ع) در مورد آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا» سوال می‌کند که آیا این خطاب شامل منافقان هم می‌شود؟ امام (ع) می‌فرماید: آری و شامل گمراهان و هر کس که به دعوت آشکار اسلام اعتراف کرده می‌شود^۷ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۱۳). ظاهر این روایت هم این است که خطاب فقط شامل کسانی می‌شود که اسلام را هرچند به طور ظاهری پذیرفته باشند و گرنه امام (ع) باید در جواب سائل بیان می‌کرد که خطاب عام است و شامل همه می‌شود.

۳-۳-۶. روایت ششم

ذیل آیه «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام» روایت شده است که امام صادق (ع) می‌فرماید: این حکم اختصاص به مؤمنان دارد^۸ (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۳-۳۴).

۳-۳-۶. روایت هفتم

جمیل بن دراج از امام صادق (ع) در مورد آیه «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ» و «یا ایُّهَا الذِّینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ» می‌پرسد و آن حضرت می‌فرماید: این آیات شامل گمراهان، منافقان و هر کس که به دعوت ظاهری اقرار کند، می‌شوند^۹ (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۷۸).

۳-۳-۸. روایت هشتم

از امام صادق (ع) در مورد آیه «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص» پرسیده شد که آیا این حکم برای مسلمانان است؟ که امام در جواب فرمودند: این حکم مخصوص مؤمنان است^{۱۰} (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۷۵).

ارزیابی روایات

از مجموعه این روایات می‌توان برداشت کرد که تکلیف کافران به فروع در طول تکلیف به اصول است و تا زمانی که ولو به ظاهر اسلام معتقد نشوند عقاب آن‌ها فقط به خاطر عدم ایمان آن‌ها است و دو عقاب مستقل یکی به خاطر ترک اصول و دیگری به خاطر ترک فروع ندارند.

۳-۴. دلیل چهارم: سیره پیامبر (ص) و معصومان

۳-۴-۱. مورد اول

هرگز حکایت نشده است که پیامبر (ص) افرادی را که به اسلام می‌گرویدند، امر به قضای نماز و روزه کرده باشد، در حالی که جنب بودن آن‌ها مسلم بوده است و اگر امر به این کار می‌کرد؛ حتماً برای ما نقل می‌شد و روایتی که طبق آن پیامبر (ص) تازه مسلمانی را امر به غسل کردند؛ یک روایت عامی است که حجت نیست. حال اگر ثابت شد کافران مکلف به غسل نیستند؛ از آن جهت که غسل خصوصیتی ندارد، مکلف به هیچ تکلیفی نیستند (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۴۲).

۳-۴-۲. مورد دوم

سیره بر این بوده است که کافران -حتی کافر ذمی- را بر ترک هیچ یک از احکام مواخذه و امر به نماز، روزه، حج و... نمی‌کرده‌اند، همان طور که آن‌ها را از شرب خمر، قمار، افطار روزه ماه رمضان و... نهی نکرده‌اند و اگر آن‌ها مکلف به فروع بودند؛ حتماً

آن‌ها را ولو از باب امر به معروف و نهی از منکر امر به اتیان واجبات و ترک محرمات می‌کردند. بلی فقط در بلاد اسلامی نباید آشکارا این امور را مرتکب شوند و آن هم از باب حفظ شعایر اسلامی است (خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۳، ص ۱۲۱).

۳-۵. دلیل پنجم: تکلیف کافران به فروعات مستلزم تکلیف بمالایطاق می‌باشد

تعلق تکلیف به کافران مستلزم تکلیف «بما لایطاق» است و تکلیف «بما لایطاق» قبیح است و امر قبیح در ناحیه خداوند متعال محال است. برای ملازمه بین مقدم و تالی که اگر کافران مکلف به فروع باشند مستلزم تکلیف «بما لایطاق» است دو تقریر ذکر شده است:

تقریر اول

کافران نسبت به اوامر و نواهی و تکالیف جهل دارند چون کسی که اسلام را نپذیرفته طبیعتاً از احکام اسلام هم بی‌اطلاع است، اگر کافر نسبت به تکالیف، جاهل بود نمی‌توان او را مکلف به تکالیف کرد؛ چون تکلیف جاهل قبیح است و با حکمت الهی سازگار نیست (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۴۱؛ سبزواری، محقق، ۱۲۴۷، ج ۳، ص ۴۱). اما اشکالی که به این تقریر وارد است این است که منشأ جهل کافر نسبت به تکالیف، خودش می‌باشد و چون کفر را اختیار نموده است و از اسلام دور شده نسبت به احکام اسلام هم جاهل است و این هیچ منافاتی با تکلیف ندارد و طبق قاعده «الإمتناع بالاختیار لاینافی الإختیار» تکلیف متوجه کافر هم می‌شود مثل کسی که خودش را با اختیار از بالای بلندی به پایین بیندازد حال اگر در بین راه پشیمان شود نمی‌تواند خودش را از هلاکت نجات دهد؛ یعنی امتناعی که منشأ آن اختیار است هیچ منافاتی با اختیار ندارد، در ما نحن فیه هم به همین شکل است و منشأ جهل کافر خودش می‌باشد لذا تکلیف او هیچ اشکالی ندارد (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۳۰؛ آملی، ۱۳۸۰، ج ۹، ص ۳۱۷).

تقریر دوم

امثال تکلیف از سوی کافر ممتنع است؛ چون شرط صحت تکالیف، اسلام است و عبادات کافر اصلاً نمی‌تواند صحیح باشد زیرا در حالت کفر اجماع داریم که عبادات وی صحیح نیست و بعد از کفر هم به خاطر قاعده جب از وی ساقط می‌شوند. بر این تقریر هم اشکال تقریر اول مطرح است که کافر که نمی‌تواند اعمال را به قصد قربت انجام دهد به خاطر این است که کفر او مانع شده است و منشأ عدم امکان اتیان، کفر اوست که خودش آن را اختیار نموده است و این امتناعی که برای کافر حاصل شده است به اختیار خود او بوده و منافاتی با اختیار ندارد. اشکال دیگری که به هر دو تقریر وارد نموده‌اند این است که علم و تمکن شرط تنجز است نه اینکه شرط خود تکلیف باشد به خاطر اینکه عالم و جاهل در اصل تکلف مشترک هستند (منتظری، بی تا، ص ۴۹۳).

جمع بندی

با توجه به ادله طرفداران تکلیف کافران و عدم تکلیف کافران به فروع، به نظر می‌رسد اختلاف فقیهان بیانگر یک نزاع صوری و مربوط به امکان تکلیف کافران و ناظر به عالم ثبوت است. یعنی اینکه از نظر امکان، فردی که اصول را قبول ندارد می‌تواند به فروع تکلیف گردد و محذوری وجود ندارد ولی اینکه آیا در عالم اثبات هم تکلیفی متوجه کافران است؟ نتوان قول مشهور و ادله مثبتان تکلیف را پذیرفت؛ چه اینکه ادعای اجماعی و ضروری بودن این قول به هیچ روی پذیرفته نیست و از سویی تکالیفی که با خطاب «یا ایها الذین آمنوا» متوجه مسلمانان گشته را نتوان مشمول قانون کلی تکلیف کفار نمود و از نظر فقهی مسلم است که برخی از احکام مخصوص مسلمین است، البته برخی از احکام وضعی از این رو که جعل آنها ناظر به فاعل و جهت صدور فعل نیست، بلکه ناظر به خود فعل است قابل تعمیم است. از این روست که صبی و مجنون

نیز احکامی چون: طهارت، نجاست، ضمان و... بر ایشان مترتب می‌گردد و بدین منوال اگر کافری نیز به به سببی جنب شود؛ حکم وضعی جنابت برای او ثابت است و نتوان او را در مسجدالحرام داخل نمود؛ در هر حال برای اثبات چنین تکالیف مشترکی باید دلیل خاص وجود داشته باشد و به عمومات و اطلاعات نمی‌توان تمسک کرد (شبییری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۲۰۴۴؛ شبیری زنجانی، ج ۸، ص ۲۷۲۰ و ۲۷۲۶؛ شبیری زنجانی، ج ۱۷، ص ۵۵۷۷). سایر ادله مشهور نیز از این جهت که دست کم در دایره احتمال انگیزی‌های متفاوت در دلالت خود واقع شدند قابل استناد نیستند.

یادداشت‌ها

۱. منظور از اطعام مسکین صدقه واجب است زیرا معنا ندارد به خاطر ترک صدقه مستحب داخل آتش بشوند؛ (آشتیانی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۱۳۰).
۲. «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْفَرَائِضِ الَّتِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ مَا هِيَ فَقَالَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ الْخُمْسُ وَ الزَّكَاةُ وَ حِجُّ الْبَيْتِ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْوَلَايَةُ فَمَنْ أَقَامَهُنَّ وَ سَدَّدَ وَ قَارَبَ وَ اجْتَنَبَ كُلَّ مُنْكَرٍ دَخَلَ الْجَنَّةَ».
۳. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُهُ يُسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنِ الدِّينِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْعِبَادِ مَا لَا يَسْعُهُمْ جَهْلُهُ وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ غَيْرُهُ مَا هُوَ فَقَالَ أَعِدَّ عَلَى فَاَعَادَ عَلَيْهِ فَقَالَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءُ الزَّكَاةِ وَ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ سَكَتَ قَلِيلًا ثُمَّ قَالَ وَ الْوَلَايَةُ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ قَالَ هَذَا الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ وَ لَا يَسْأَلُ الرَّبُّ الْعِبَادَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولُ أَلَا زِدْتَنِي عَلَى مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْكَ وَ لَكِنْ مَنْ زَادَ زَادَهُ اللَّهُ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَ سَنَّا حَسَنَةً جَمِيلَةً يَنْبَغِي لِلنَّاسِ الْأَخْذُ بِهَا».

۴. «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) أَخْبِرْنِي عَنْ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ مِنْكُمْ وَاجِبَةٌ عَلَيَّ جَمِيعِ الْخَلْقِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ رَسُولًا وَحُجَّةً لِلَّهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فِي أَرْضِهِ فَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَاتَّبَعَهُ وَصَدَّقَهُ فَإِنَّ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ مِنَّا وَاجِبَةٌ عَلَيْهِ وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَ لَمْ يَتَّبِعْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقْهُ وَ يَعْرِفْ حَقَّهُمَا فَكَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَ هُوَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ يَعْرِفُ حَقَّهُمَا قَالَ قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِيمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ يُصَدِّقُ رَسُولَهُ فِي جَمِيعِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ أَوْلَيْكَ حَقُّ مَعْرِفَتِكُمْ قَالَ نَعَمْ أَلَيْسَ هَؤُلَاءِ يَعْرِفُونَ فَلَانَا وَ فَلَانَا قُلْتُ بَلَى قَالَ أ تَرَى أَنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَوْقَعَ فِي قُلُوبِهِمْ مَعْرِفَةَ هَؤُلَاءِ وَ اللَّهُ مَا أَوْقَعَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا الشَّيْطَانُ لَا وَ اللَّهُ مَا أَلْهَمَ الْمُؤْمِنِينَ حَقَّنَا إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ».

۵. «وَأَمَّا قَوْلُهُ إِنَّمَا أُعْطِيتُمْ بِوَاحِدَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ نَزَلَ عَزَائِمَ الشَّرَائِعِ وَ آيَاتِ الْفَرَائِضِ فِي أَوْقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ كَمَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ لَوْ شَاءَ لَخَلَقَهَا فِي أَقَلِّ مِنْ لَمْحِ الْبَصَرِ وَ لَكِنَّهُ جَعَلَ الْأَنَاءَ وَ الْمُدَارَةَ أَمْثَالًا لِأَمْنَانِهِ - وَ إِيْجَابًا لِلْحُجَّةِ عَلَى خَلْقِهِ فَكَانَ أَوَّلُ مَا قَيَّدَهُمْ بِهِ الْإِفْرَارَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ الرَّبُّوبِيَّةِ وَ الشَّهَادَةَ بِأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا أَقْرَأُوا بِذَلِكَ تَلَّاهُ بِالْإِفْرَارِ لِنَبِيِّهِ ص بِالنَّبُوَّةِ وَ الشَّهَادَةَ لَهُ بِالرَّسَالَةِ فَلَمَّا انْقَادُوا لِذَلِكَ فَرَضَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةَ ثُمَّ الصَّوْمَ ثُمَّ الْحَجَّ ثُمَّ الْجِهَادَ ثُمَّ الزَّكَاةَ ثُمَّ الصَّدَقَاتِ وَ مَا يَجْرِي مَجْرَاهَا مِنْ مَالِ الْفَيْءِ».

۶. عن جميل بن دراج قال سألت أبا عبد الله (ع) عن إبليس أ كان من الملائكة أو كان يلي شيئا من أمر السماء فقال: لم يكن من الملائكة و كانت الملائكة ترى أنه منها و كان الله يعلم أنه ليس منها و لم يكن يلي شيئا من أمر السماء و لا كرامته، فأتيت الطيار فأخبرته بما سمعت فأنكر - و قال: كيف لا يكون من الملائكة و الله يقول للملائكة «اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» فدخل عليه الطيار فسأله و أنا عنده، فقال له: جعلت فداك قول الله جل و عز «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» في غير مكان في مخاطبة المؤمنين - أ

یدخل فی هذه المنافقون فقال: نعم یدخلون فی هذه المنافقون و الضلال- و کل من أقر بالدعوة الظاهرة.

٧. علیُّ بنُ إبراهیمَ عن أبيه عن ابنِ أبي عمیرٍ عن جمیلٍ قال: کانَ الطَّیارُ یقولُ لی إِبلیسُ لیسَ مِنَ الْمَلَائِکَةِ وَ إِنَّمَا أُمِرْتُ بِالسُّجُودِ- لِأَدَمَ عَلَیهِ السَّلَامُ فَقَالَ- إِبلیسُ لَا أَسْجُدُ فَمَا لِإِبْلِيسَ یَعْصِي حِينَ لَمْ یَسْجُدْ وَ لیسَ هُوَ مِنَ الْمَلَائِکَةِ قَالَ فَدَخَلْتُ أَنَا وَ هُوَ عَلَی أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ فَأَحْسَنَ وَ اللَّهُ فِی الْمَسْأَلَةِ فَقَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ مَا نَدَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ قَوْلِهِ- یا أُیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَدْخَلَ فِی ذَلِكِ الْمُنَافِقُونَ مَعَهُمْ قَالَ نَعَمْ وَ الضَّلَّالُ وَ كُلُّ مَنْ أقرَّ بِالدَّعْوَةِ الظَّاهِرَةِ وَ كَانَ إِبْلِيسُ مِمَّنْ أقرَّ بِالدَّعْوَةِ الظَّاهِرَةِ مَعَهُمْ».

٨. عن أبي عبد الله (ع) فی قوله تعالى «یا أيها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام» قال: هی للمؤمنين خاصة».

٩. عن جمیل بن دراج قال سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» و «یا أُیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» قال: فقال هذه كلها یجمع الضلال و المنافقین - و کل من أقر بالدعوة الظاهرة

١٠. عن أبي عبد الله (ع) فی قول الله «یا أُیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ» أ هی جماعة المسلمين قال: هی للمؤمنين خاصة».

کتاب نامه

قرآن کریم

- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (۱۳۸۵ق)، دعائم الاسلام، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ دوم.
- اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- استرآبادی، محمد امین - عاملی، سید نور الدین موسوی (۱۴۲۶ هـ ق)، الفوائد المدنیة و بذيله الشواهد المکیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیة قم، چاپ دوم.
- آشتیانی، میرزا محمدحسن بن جعفر (۱۴۲۶ هـ ق)، کتاب الزکاة، ج ۱، قم: انتشارات زهیر، چاپ اول.
- آملی، میرزا محمدتقی (۱۳۸۰ هـ ق)، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ج ۹، تهران: چاپ اول.
- بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقہیة، ج ۱، قم: نشر الهادی، چاپ اول.
- بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ هـ ق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیة قم، چاپ اول.
- بحرانی، محمد سند (۱۴۲۹ هـ ق)، بحوث فی مبانی علم الرجال، قم: مکتبة فذک، چاپ دوم.
- برقی، ابوجعفر، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱ هـ ق)، المحاسن، ج ۲، قم: دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوم.
- بغدادی، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (۱۴۱۳ق)، المقنعة (للشیخ المفید)، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول.

- تبریزی، جعفر سبحانی(۱۴۲۴ق)، المواهب فی تحریر الاحکام المکاسب، قم: موسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
- تبریزی، جواد بن علی(۱۴۲۳ هـ ق)، التهذیب فی مناسک العمرة و الحج، ج ۱، قم: دار التفسیر، چاپ اول.
- حائری، سید علی بن محمد طباطبایی(۱۴۱۸ق)، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، ج ۱ و ۸، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- حر عاملی، محمد بن حسن(۱۴۱۴ق)، تحصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر(۱۴۱۴ق)، تذکره الفقهاء، ج ۷ و ۸، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۲۰ق)، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، ج ۲، قم: موسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ق)، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ هـ ق)، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- حلّی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی(۱۴۰۹ق)، الرسائل العشر (لابن فهد)، در یک جلد، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی قدس سره، چاپ اول.
- خمینی، سید روح الله موسوی(۱۴۱۵ق)، المکاسب المحرمه، ج ۱، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول.
- خمینی، مصطفی (۱۴۱۸ق)، تحریرات فی الأصول، ج ۵، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول.
- خویی، ابو القاسم (بی تا)، مصباح الفقاه، ج ۱، بی جا.

- خویی، ابو القاسم (۱۴۱۸ق)، موسوعه الإمام الخوئی، ج ۲۳، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره، چاپ اول.
- دزفولی، مرتضی بن محمدامین انصاری (۱۴۱۵ق)، کتاب الطهاره، ج ۲، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول.
- دزفولی، مرتضی بن محمدامین انصاری (بی تا)، کتاب المکاسب، ج ۱، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول.
- دزفولی، مرتضی بن محمدامین انصاری (بی تا)، کتاب الزکاة، در یک جلد، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول.
- زنجانی، سید موسی شبیری (۱۴۱۹ق)، کتاب نکاح، ج ۷ و ۸ و ۱۷، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز، چاپ اول.
- سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ق)، مهذب الأحکام، ج ۱، قم: مؤسسه المنار، چاپ چهارم.
- سبزواری، محقق، محمداقرب بن محمد مؤمن (۱۴۲۳ق)، کفایه الأحکام، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی (۱۴۱۵ق)، الانتصار فی انفرادات الإمامیه، در یک جلد، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۶ق)، أنوار الفقاهه - کتاب التجاره، قم: در یک جلد، انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۴ق)، کتاب النکاح، ج ۶، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول.
- طبرسی فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰ق)، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول.

- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق)، الرسائل العشر (للشیخ الطوسی)، در یک جلد، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، تهذیب الأحکام، ج ۱ و ۹، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، الخلاف، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الإمامیة، ج ۶، تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، چاپ سوم.
- عاملی، حرّ، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم - ایران، اول.
- عاملی، سید جواد بن محمد حسینی (۱۴۱۹ق)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ج ۱۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۶ق)، تمهید القواعد الأصولیة و العربیة، در یک جلد، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، تفسیر العیاشی، ج ۱، المطبعة العلمیة، تهران، چاپ اول.
- فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (۱۴۰۶ق)، الوافی، ج ۲، اصفهان: کتابخانه امام أمير المؤمنين علی (ع)، چاپ اول.
- قمی، سید تقی طباطبایی (۱۴۲۳ق)، الأنوار البهیة فی القواعد الفقهیة، در یک جلد، قم: انتشارات محلاتی، چاپ اول.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ق)، الکافی، ج ۴ و ۵ و ۶، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم.
- لنکرانی، محمد فاضل موحدی (۱۴۱۶ق)، القواعد الفقهیة، در یک جلد، چاپخانه مهر، قم - ایران، اول.

- مازندرانی، علی اکبر سیفی (۱۴۲۵ق)، مبانی الفقه الفعال فی القواعد الفقہیة الأساسية، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم.
- مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی (۱۴۱۷ هـ ق)، العناوین الفقہیة، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- نجف آبادی، حسین علی منتظری (۱۴۱۵ق)، دراسات فی مکاسب المحرمه، ج ۱ و ۲، قم: نشر تفکر، چاپ اول.
- منتظری نجف آبادی، حسین علی (۱۴۰۹ق)، کتاب الزکاة (للمنتظری)، ج ۱، قم: مرکز جهانی مطالعات اسلامی، چاپ دوم.
- منتظری نجف آبادی، حسین علی (بی تا)، مجمع الفوائد، در یک جلد، قم: ایران، چاپ اول.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۶، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.
- نجفی، محمدحسن (بی تا)، مجمع الفوائد، در یک جلد، قم: ایران، چاپ اول.
- نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۷ق)، عوائد الايام فی قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.